

## بررسی نقش و جایگاه علم و نگرش سیاسی در تغییر رویکرد کشورهای جهان سوم

عبدالرضا احمدی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد بین الملل خلیج فارس خرمشهر [ahmadis85@yahoo.com](mailto:ahmadis85@yahoo.com)

شیوا جلال پور

استادپار گروه علوم سیاسی ، واحد اهواز ، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز [shiva\\_jalalpoor@yahoo.com](mailto:shiva_jalalpoor@yahoo.com)

**چکیده :** فلسفه سیاسی، سرشتی فلسفی دارد، از این رو با مباحث مهمی از دیگر شاخه‌های فلسفه پیوند می‌خورد. ارتباط فلسفه سیاسی با معرفت‌شناسی، فلسفه اخلاق و انسان‌شناسی فلسفی، بیش از دیگر شاخه‌های فلسفه است. نوشتار حاضر با تمرکز نسبت میان فلسفه سیاسی اسلامی و معرفت‌شناسی، بر آن است که وجوه معرفت‌شناختی این فلسفه سیاسی را بکاود و نشان دهد که تنقیح و تبویب فلسفه سیاسی اسلام، متوقف بر حل چه سنخ مباحث معرفت‌شناختی است. در این مقاله، نخست بر ابتناء فلسفه سیاسی بر معرفت‌شناسی استدلال شده و آن‌گاه به شماری از مباحث مهم معرفت‌شناختی به ویژه در بُعد هنجاری و ارزشی آن که پیش‌نیاز فلسفه سیاسی اسلام است پرداخته شده است. میناگرایی در برابر توجیه پراگماتیستی نظریه‌های سیاسی، مسئله تحقیق‌پذیری گزاره‌های دینی، معضله استنتاج باید می‌باشد. منشأ معرفت ما به قضایای اخلاقی انتخاب میان غایت‌گرایی و وظیفه‌گرایی از مباحث مهم مورد اشاره در این مطالعه می‌باشد.

**واژه‌های کلیدی:** فرهنگ سیاسی، فلسفه سیاسی، جوامع توسعه نیافته

## مقدمه

دانش سیاسی، شاخه‌های متنوع و مختلفی دارد و فلسفه سیاسی، بخشی از مجموعه وسیع مطالعات و تحقیقات مربوط به حوزه سیاست است که در کنار علوم سیاسی (جامعه‌شناسی سیاسی، رفتارشناسی سیاسی، روابط بین الملل و...) و مطالعات مربوط به حقوق اساسی و فقه سیاسی جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده است. فلسفه سیاسی مغرب زمین با ظهور شخصیت‌هایی نظیر هابز، لاک، روسو، منتسکیو و کانت، رشد قابل توجهی یافت و پس از یک دوران فترت در نیمه اول قرن بیستم، در دهه‌های اخیر، کانون توجه جدی فیلسوفان قرار گرفت. در جهان اسلام، فلسفه سیاسی علی‌رغم شروع درخشان خود با فارابی، در ادامه، کم‌رنگ ظاهر شد و پس از فارابی، فیلسوفی را سراغ نداریم که فلسفه سیاسی را مشغله و دغدغه اصلی خویش قرار داده باشد.

پس از انقلاب اسلامی ایران و اقبال فزاینده به مباحث مربوط به اندیشه سیاسی اسلام و به خصوص رشد فقه سیاسی اسلامی، زمینه مساعدی جهت تلاش برای تنقیح و تبویب فلسفه سیاسی اسلامی فراهم آمده است. فلسفه سیاسی به حجم وسیعی از مباحث نظری و فلسفی اشاره دارد که از تعریف جامعه سیاسی و دولت گرفته تا شکل مطلوب نظام سیاسی و غایات و اهداف و فضایل جامعه سیاسی، همه را پوشش می‌دهد. اضافه شدن قید «اسلام» یا «اسلامی» به فلسفه سیاسی به معنای آن است که این تأملات فلسفی و بنیادین در باب سیاست و جامعه سیاسی مطلوب با توجه به آموزه‌های توصیفی و هنجاری اسلامی انجام پذیرد و نظام ارزشی اسلام و اصول راهبردی آن در مورد سعادت فرد و جامعه، در تدوین فلسفه سیاسی مورد لحاظ قرار گیرد.

بی‌گمان تدوین فلسفه سیاسی اسلامی منهای تنقیح مبانی انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آن امکان‌پذیر نخواهد بود. مقاله حاضر به درون‌مایه فلسفه سیاسی اسلامی نمی‌پردازد، بلکه به طور خاص در صدد تبیین و واکاوی مباحث و مبانی معرفت‌شناختی دخیل در تدوین و تبویب فلسفه سیاسی اسلامی است. به تعبیر دیگر، همان‌طور که ایضاً مبانی انسان‌شناختی اسلام، به ویژه آن مباحثی از انسان‌شناسی که در حوزه سیاست، مؤثر و نتیجه‌بخش است، پیش‌نیاز ضروری فلسفه سیاسی اسلامی است، تنقیح برخی مبانی معرفت-شناختی دخیل در مباحث مربوط به حوزه سیاست که از آن به «معرفت‌شناسی سیاسی» تعبیر می‌کنیم، پیش‌شرط ضروری ترسیم فلسفه سیاسی اسلام است

## فلسفه سیاسی بر مبانی معرفت‌شناختی

اثبات‌گرایی منطقی یا تمسک به اصل معناداری انحصاری قضایای تجربی عملاً به بی‌معنایی کلیه فعالیت‌های فلسفی و مباحث ارزشی و توصیه‌ای معتقد شدند. اثبات‌گرایان منطقی با طرح معیاری تنگ و محدود برای معناداری بر این نکته اصرار ورزیدند که هرگونه اظهار نظر دربارهٔ واقعیات مربوط به انسان و

جامعه باید برخاسته از تجربه و روش علمی تجربی باشد؛ زیرا هر آن‌چه به روش تجربی اثبات‌پذیر نباشد، از اساس، بی‌معناست؛ از این رو شهودهای عقلانی و فلسفی راجع به همهٔ موضوعات که شامل انسان و جامعه نیز می‌شود، کاملاً بی‌معنا است. این رویکرد معرفت‌شناختی تنگ‌نظرانه ضمن به حاشیه راندن همهٔ اشکال تفکر فلسفی، از جمله فلسفه سیاسی، تنها مجرایی که برای فیلسوفان سیاسی باقی می‌گذاشت، تحلیل منطقی مفاهیم سیاسی بود. البته مطالعه تجربی رفتارهای سیاسی که شاخه‌ای از مطالعات تجربی است، مورد تأکید خاص بود که البته این سنخ مطالعات تجربی در قلمرو علوم سیاسی قرار می‌گیرد و ربطی به فلسفه سیاسی ندارد. ملاحظه می‌شود که یک مبانی معرفت‌شناختی چگونه مسیر فلسفه سیاسی را دگرگون می‌کند و تداوم فلسفه سیاسی کلاسیک را کاملاً متوقف نموده و برای فیلسوف سیاسی چیزی جز ایضاح و تحلیل مفهومی مفاهیم اصلی سیاست باقی نمی‌گذارد.

رویکرد معرفت‌شناختی اول، «میناگرایانه» است؛ در حالی که رویکرد عمل‌گرایانه، «ضد میناگرایانه» است. طبق رویکرد ضد میناگرایانه، یک فلسفه سیاسی یا نظریه سیاسی قطعاً نیازمند صورت‌بندی نظری و فلسفی است، اما محتاج دفاع عقلانی و فلسفی و تلاش برای اقامه استدلال و مبناسازی نظری و اخلاقی جهت توجیه و مدلل‌سازی خویش نمی‌باشد. جان رالز در پاسخ به نقد هابرماس به لیبرالیسم سیاسی خود عملاً سیمای ضد میناگرایانه لیبرالیسم سیاسی خویش را آشکار می‌کند؛ آن‌جا که تأکید می‌کند تلقی وی از لیبرالیسم، صرفاً در چارچوب سیاسی حرکت می‌کند و فلسفه را به حال خود رها می‌سازد و این لیبرالیسم بدون تکیه بر هیچ‌یک از دگرگونی‌های فلسفی یا مذهبی، کار خود را به انجام می‌رساند.

بنابراین، فلسفه سیاسی اسلامی نیز مانند هر فلسفه سیاسی دیگر باید موضع معرفت‌شناختی خویش را معین نماید که آیا به توجیه فلسفی و عقلانی عناصر درونی خویش می‌اندیشد یا آن که با موضعی عمل‌گرایانه و هرمنوتیکی صرف، تناسب درون‌مایه خویش با فرهنگ عمومی جوامع اسلامی و ارزش‌ها و اصول اسلامی موجود در آن را برای موجه ساختن خویش کافی می‌داند. یعنی در باب کفایت یا عدم کفایت رویکرد هرمنوتیکی به سیاست، اتخاذ موضع نماید.

فارغ از اختلافاتی که به طور طبیعی، فیلسوفان مسلمان در جزئیات فلسفه سیاسی اسلامی خواهند داشت، در این نکته مشترکند که مدل مطلوب نظام سیاسی در این فلسفه سیاسی از سنخ «حکومت دینی» خواهد بود، یعنی در ساحت‌های مختلف حیات سیاسی از تصمیم‌گیری کلان سیاسی و اقتصادی گرفته تا وضع قوانین و توزیع امکانات جامعه و نحوه تعامل با مردم، همه بر اساس اصول، ارزش‌ها و باورها و معتقدات اسلامی باید انجام پذیرد. زمانی که بخواهند مجموعه‌ای از باورها، معتقدات و ارزش‌ها به درون حیات اجتماعی و عمومی جامعه راه پیدا کنند و مبنای قرار گیرند، پرسش‌های معرفت‌شناختی متعددی رخ می‌نماید که در این جا به برخی از آنها اشاره می‌کنم.

نخستین پرسش، آن است که آیا آموزه‌های دینی در عرصه اجتماع و سیاست و اقتصاد و فرهنگ، گزاره‌های عینی ۱ هستند یا ذهنی و سوپزکتیو؟ تلقی‌های مختلفی از عینی‌گرایی وجود دارد، ولی همان‌طور که جان رالز تأکید می‌کند، هر تلقی از عینی‌گرایی باید تعریفی مشخص از درستی و نادرستی داشته باشد؛ زیرا قضیه عینی، قابل توصیف به درستی و نادرستی است؛ همچنان‌که هر تلقی از عینی‌گرایی باید بتواند با معیارها و اصولی که معرفی می‌کند، چارچوب و نظمی معین برای استدلال کردن معرفی نماید؛ به گونه‌ای که افراد مجبور شوند خود را با آن چارچوب تنظیم نمایند؛ اگر بخواهند نظریه یا تصویری عینی را عرضه بدانند. گزاره‌های عینی به وجهی با واقع مرتبطند؛ پس نکته معرفت‌شناختی نخستین، آن است که فیلسوف سیاسی مسلمان روشن کند که اصول و باورهای دینی، ارزش‌های اسلامی و احکام و الزامات تشریحی دین را به چه معنا یا معانی، عینی می‌داند.

#### وجوه معرفت‌شناختی جانب‌هنجاری فلسفه سیاسی

مباحث هنجاری و ارزشی مربوط به سیاست، بخش مهمی از هر فلسفه سیاسی را تشکیل می‌دهد. این بُعد از فلسفه سیاسی، معطوف به تشخیص نظم سیاسی مطلوب و موجه کردن آن است. پرسش محوری این بخش، آن است که جامعه انسانی واقعاً چه شکلی باید باشد و مناسبات سیاسی جامعه چگونه سامان یابد تا وضع مطلوب حیات اجتماعی، تحقق یابد؟ از این‌رو مباحثی نظیر مدل مطلوب نظام سیاسی، فضایل جامعه سیاسی و سلسله مراتب احتمالی آن (مثلاً جایگاه عدالت اجتماعی در میان فضایل اجتماعی) حیطة اختیارات دولت، قلمرو آزادی‌ها و حقوق فردی، اصول و معیارهای حاکم بر عدالت توزیعی، نسبت میان اخلاق و سیاست و نقش ارزش‌های اخلاقی در تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی و اجتماعی، توصیه‌هایی در زمینه ارتقاء و بهسازی غایات جامعه سیاسی، همگی مصادیق جانب‌هنجاری و تجویزی ۲ فلسفه سیاسی را تشکیل می‌دهند. این بخش بسیار مهم از فلسفه سیاسی، مباحثی معرفت‌شناختی را در پی دارد که بدون پاسخ روشن به آنها نمی‌توان این بُعد مهم را به سرانجام رسانید. در این جا بر روی برخی از مهم‌ترین مباحث معرفت‌شناختی جانب‌ارزشی و هنجاری فلسفه سیاسی اسلامی متمرکز می‌شویم.

دوید هیوم در فراز مشهوری از کتاب «رساله‌ای درباره طبیعت آدمی» تأکید می‌کند که در یک استدلال معتبر هرگز نباید برای وصول به نتایج ارزشی و هنجاری ۳ از مقدمات مربوط به واقعیت و هست‌ها سود جست. این مطلب که به چنگک هیوم ۴ موسوم است، سرآغاز بحثی معرفت‌شناختی و مهم تحت عنوان «مسئله باید و هست» شده است. از نظر هیوم، منطقی‌اً نمی‌توان قضایای ارزشی (اعم از اخلاقی و حقوقی) که از آن به «باید» تعبیر می‌کنیم، از قضایای مربوط به واقعیات استنتاج کرد. «الزام و باید» ۵ را نمی‌توان از دل «هست» ۶ بیرون کشید؛ بنابراین، قضایای فلسفی و معرفتی را نمی‌توان پشتوانه نظری قضایای ارزشی و توصیه‌ای قرار داد.

بازتاب این رویکرد در حوزه سیاست آن است که نباید به اتکای تحقیقات مربوط به طبیعت انسان، واقعیات جامعه انسانی، اصولی سیاسی و اخلاقی را توصیه و تجویز کرد. پذیرش این مبنای هیوم به معنای مرگ فلسفه سیاسی کلاسیک است؛ زیرا در اندیشه سیاسی کلاسیک، متفکران می‌کوشند تصور خویش از خیر و سعادت و حق را با واقعیات شرایط انسانی پیوند دهند و حقوق آدمیان و مدل سیاسی

مطلوب و اصول و ارزش‌های حاکم بر روابط سیاسی را با توجه به تلقی خویش از واقعیات انسان و جامعه انسانی مستند سازند. این مسئله برای عالمان مسلمان، کاملاً جدی و مهم است. مروری بر تاریخ تفکر اخلاقی و سیاسی فیلسوفان و عالمان مسلمان نشان می‌دهد که چگونه آنان مباحث هستی‌شناختی و انسان‌شناختی را مبنای اخلاق و سیاست قرار داده‌اند. در کلیه کتبی که بر مبنای اخلاق فلسفی نگاشته شده، اخلاق بر انسان‌شناسی فلسفی و قوای انسان و ارتباط این قوا با یکدیگر پایه‌ریزی شده است و هست‌های مربوط به انسان، پایه الزامات و بایسته‌های اخلاقی قرار گرفته است. در حوزه فلسفه سیاسی نیز آثار فارابی به وضوح، شاهد این مدعا است که چگونه مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی در آثار وی پشتوانه ایده‌ها و توصیه‌های سیاسی قرار می‌گیرند.

در پایان این مقاله فشرده، دو نکته مهم خاطر نشان می‌شود. نخست، آن‌که مباحث و مبانی معرفت‌شناختی فلسفه سیاسی اسلامی، متفاوت با مباحث روش‌شناختی آن است. همان‌طور که تنقیح این فلسفه سیاسی، منوط به ایضاح مباحث معرفت‌شناسانه آن است، متوقف بر آشکار ساختن ابعاد روش‌شناختی آن نیز می‌باشد. از این رو بحث مهم جایگاه عقل در فلسفه سیاسی اسلامی و قلمرو و میزان کاربردی استنتاج عقلی در ترسیم محتوای این فلسفه سیاسی به سبب مربوط بودن به مباحث روش‌شناختی فلسفه سیاسی اسلامی متفاوت با مباحث روش‌شناختی آن است. همان‌طور که تنقیح این فلسفه سیاسی منوط به ایضاح مباحث معرفت‌شناسانه آن است، متوقف بر آشکار ساختن ابعاد روش‌شناختی آن نیز می‌باشد. از این رو بحث مهم جایگاه عقل در فلسفه سیاسی اسلامی و قلمرو و میزان کاربردی استنتاج عقلی در ترسیم محتوای این فلسفه سیاسی به سبب مربوط بودن به مباحث روش‌شناختی فلسفه سیاسی اسلام در این نوشته مورد اشاره و بحث قرار نگرفت.

نکته دوم، آن‌که غالب محورهای مورد اشاره در این نوشتار، جزء مبانی فلسفه سیاسی اسلامی، طبقه‌بندی می‌شود نه مسائل آن. از این رو، بحث تفصیلی در آن، مشغله مستقیم این شاخه علمی محسوب نمی‌شود؛ زیرا در هر علم، بایستی به مسائل آن علم پرداخت؛ هر چند غفلت و بی‌توجهی به مبانی مسائل آن علم نابخشودنی است؛ بنابراین، فیلسوف سیاسی مسلمان در تنقیح فلسفه سیاسی اسلامی باید به این مباحث معرفت‌شناختی و روش‌شناختی و انسان‌شناختی به عنوان مبانی ضروری بحث خود توجه کند؛ ولو در قالب اصول موضوعه و پیش‌فرض‌هایی که در جای خود باید به تفصیل بحث شود، اتخاذ موضع نماید؛ تا در این صورت، ساختار منطقی مباحث محفوظ بماند و روشن شود که سیر مباحث و مسائل بر اساس چه بایدهای نظری و معرفت‌شناختی دنبال می‌شود.

بمنظور ایجاد زیر ساخت‌های لازم و جهت‌گیری برای استفاده از مکانیزم برنامه‌ریزی، مدیریت استراتژیک بعنوان یکی از موثرترین رویکردهای مدیریتی جایگاه ویژه در سازمانهای بزرگ و کوچک پیدا نموده است. در حال حاضر اکثر پروژه‌های مدیریتی در سطح دنیا ماهیت برنامه‌ریزی داشته و واژه استراتژیک در ادبیات بسیاری از دست اندرکاران مشهود است اما در سازمانهای داخل کشور توجه و نگرش کمتری به زیر ساخت‌های استراتژیک می‌گردد. لذا بعزت عدم حمایت مناسب و درک درست در انجام پروژه‌ها فعالیت‌های انجام پذیرفته چندان موثر نبوده و مباحث مدیریتی استراتژیک بصورت کتابخانه در سازمانها در آمده و از رویکرد مناسب در سازمانها خبری نیست عدم حمایت و مشارکت مدیران، درگیر نشدن کارکنان و واحدهای عملیاتی، عدم تخصیص منابع با استراتژی‌ها، عدم پایش و پیشرفت، عملیاتی نمودن پروژه‌ها از جمله موارد قابل توجه در بروز این معضل در سطح سازمانها در کشور ما می‌باشند متأسفانه بنظر نگارنده ژست نمایش در زمینه اجرایی این شیوه مدیریت در سازمانهای کشور ما وجود دارد که ضمن هدر رفتن بودجه سازمانها در کشور، نتایج پروژه را بیک عمل غیر کاربردی تبدیل می‌نماید باید اذعان داشت که تفکر استراتژیک مهمترین دغدغه اصلی مدیران سازمان بوده و اگر بخواهیم

برنامه ریزی استراتژیک یک ابزار عملیاتی برای تحقق اهداف و مأموریت سازمان صورت پذیرد ضروریست آگاهانه و دقیق عمل نموده که موضوع خود بعنوان تصمیم استراتژیک قابل بحث است ، اصولاً ویژه گیهای افراد موفق آینده نگری آنها میباشد که این افراد با خلق آینده و نه با پیش بینی مسیر فعالیت خود را برای شفاف ، هدفمند سازی و سودمند نمودن مشخص می نمایند، اگر این ویژگی را برای سازمانها تعمیم دهیم درخواهیم یافت که سازمانها در فضای رقابتی امروز در داخل کشور و یا حتی خارج از کشور نیاز به الگو و چارچوبی دارند تا اهداف سازمانی را تحقق بخشند برنامه ریزی استراتژیک فرآیندی است که عموم شرکتها از آن جهت هدایت و پیش برد برنامه ها و فعالیتهای خود با افق بلند مدت و در جهت دستیابی با اهداف و تحقق مأموریتهای سازمانی خود بهره می گیرند در حال حاضر که این برنامه ریزی ها مورد استقبال سازمانها قرار گرفته است . لذا چنانچه استراتژی بدرستی تدوین گردد و بصورت صحیح و بموقع اجراء گردد مسیر تعالی و تحقق رویاهای سازمان تحقق می یابد . برنامه ریزی استراتژیک، با بررسی محیط خارجی و داخلی سازمان ، فرصت ها و تهدیدهای محیطی و نقاط قوت و ضعف داخلی را شناسایی می کند و با در نظر داشتن مأموریت و اهداف بلند مدت سازمان و برای دستیابی باین اهداف از بین گزینه های استراتژیک اقدام بان انتخاب استراتژیهای روز می نماید امروزه سازمانها با هر اندازه ای با تغییرات و تحولات سریعی مواجه می باشند و باید فعالیتهای خود را طوری برنامه ریزی و هدایت نمایند که در محیط رقابتی موفقیت کسب نموده و تداوم حیات داشته باشند با توجه به مفهوم برنامه ریزی استراتژیک ، این امر مستلزم بکارگیری از این نوع برنامه ریزی است .

#### اهمیت مدیریت استراتژیک در سازمان ها و جوامع توسعه یافته

تعریف مأموریت سازمان می تواند آنقدر مهم باشد که سرنوشت سازمان را تعیین می نماید چنانچه مأموریت کلی و مبهم که حاوی و حامل معنی مشخصی نباشد و صرفاً جنبه تبلیغاتی عمومی داشته باشد و از ایده آل سخن گوید این مأموریت فاقد کارائی می باشد به عقیده پیتر دراکر عدم وجود یک فلسفه وجودی تنها مهمترین علت شکست های بازرگانی در سازمانهاست . مأموریت شامل تعریف روشنی از دانه فعلی و مورد انتظار کسب و کار در چند سال آینده می باشد مأموریت نشان دهنده همه نوع کسب و کاری است که سازمان در آن فعالیت می نماید اعضای سازمان بدون داشتن چشم انداز موقعیت از چگونگی تحقق رسالت سازمان آگاهی نخواهد داشت به بیان دیگر رسالت هدف سازمان و یا اینکه چرا سازمان وظایفی را انجام می دهد مشخص می نماید در این زمینه تعیین اهداف استراتژیک ، تعیین شاخص های مناسب برای ارزیابی تحقق استراتژیک ، تعیین اهداف کمی برای هر یک از شاخص ها ، تعیین برنامه ها و اقدامات اجرایی جهت تحقق کمی ضروری می باشد بهر حال این امر موجب بهبود دارائی ها ی نا مشهود نیز خواهد شد بطور کلی در بررسی موضوع می توان به پنج اصل در ارزیابی مدیریت عملکرد و استراتژی سازمانی رسید که قابل توجه می باشد

اصل اول : بسیج هماهنگی سازمان برای تحول توسط رهبران

اصل دوم : توجه به استراتژی به اصطلاحات و برنامه عملیاتی

اصل سوم : همسو سازی تمامی سازمان شامل افراد ، منابع ، برنامه ها و غیره با استراتژی

اصل چهارم : تبدیل استراتژی به وظیفه روزانه همه کارکنان و مدیران

اصل پنجم : تبدیل استراتژی به یک فرآیند مستمر

استراتژی سازمان راز دو دیدگاه درونی و بیرونی نیز می توان مورد بررسی قرارداد که پس از تحلیل موقعیت درونی و خارجی سازمان با چهار استراتژی مواجه می شود ۱- تهاجمی ۲- رقابتی ۳- تدافعی ۴- محافظه کارانه می باشد ، موقعیت درونی سازمان با دو قدرت مالی و مزیت رقابتی ارزیابی می گردد و موقعیت بیرونی سازمانی با دو شاخص ثبات محیط و قدرت کسب و کار ارزیابی می گردد.

تاثیر برنامه ریزی استراتژیک در سازمانهای امروزی برکسی پوشیده نیست. برنامه ریزی استراتژیک را کوششی نظام یافته برای اجرای استراتژی های اصلی سازمان و بکارگیری آن در جهت تحقق مقاصد سازمان می دانند که اهداف سازمان را با توجه به رسالت آن تعیین و از طریق مطالعات محیطی و فرصت ها و تهدیدها و نقاط ضعف و قوت سازمان را شناسایی نموده تا به اهداف واقع بینانه تری رسیده و تعیین و به اجراء در آورد. برنامه ریزی استراتژیک عوامل اساسی خطر آفرین محیطی را تحلیل نموده و راه حلهائی که با احتمال بیشتر برای رسیدن به اهداف مناسب تر ارائه می نماید به عبارتی برنامه ریزی استراتژیک فرایند تعیین اهداف سازمان و اتخاذ تصمیم درباره طرحهای جامع عملیاتی و اجرائی برای تحقق آن اهداف می باشد. برنامه ریزی استراتژیک بیانگر قدرت خلاقیت مدیران و ساختن آینده بوده که مدیران از طریق برنامه ریزی استراتژیک به امر آینده سازی می پردازند. کاربرد برنامه ریزی توسعه منابع انسانی را می طلبد که موجب یک تحول در بهبود توسعه سازمان باید آنرا بر شمرد

الگوی برنامه ریزی استراتژیک که فرایند آن مورد بررسی قرار می گیرد دارای هشت مرحله بوده و این الگو نسبت به سایر الگوها فهرست مناسبی از فعالیتهای سازمان را تهیه می نماید که مجموعه این فعالیتها ارائه یک برنامه ریزی استراتژیک رامکن می سازد مراحل فرآیند مورد نظر به شرح زیر می باشد

آغاز فرآیند برنامه ریزی استراتژیک و حصول توافق در رابطه با آن

تعیین و شناسایی دستور سازمانی

روشن شدن ماموریت و رسالت و ارزشهای سازمانی

ارزیابی محیط خارجی، فرصت ها و تهدیدها

ارزیابی محیط داخلی نقاط ضعف و قوت ها

شناسایی مسائل استراتژیکی که سازمان را به آن مواجه ساخته است

تنظیم استراتژی ها برای ماموریت مسائل استراتژیک در سازمان

برقراری دیدگاه و افق سازمانی کار ساز برای آینده

پس از اجرای هشت مرحله فوق نتیجه گیری و ارزیابی انجام می گیرد باید توجه داشت که نتیجه گیری و ارزشیابی در هر مرحله از

فرآیند به موقع صورت پذیرد

مرحله اول: آغاز فرایند برنامه ریزی استراتژیک و حصول توافق بر آن هدف از این مرحله گفتگو و جلب حمایت تصمیم گیرندگان

کلیدی و رهبران فکری به منظور موفقیت برنامه ریزی از سازمان هستند، توافق به دست آمده باشد. باید تلاشها مراحل مرجع درطول

فرآیند و زمان بندی گزارشات و نقش وظایف اعضا را در برگیرد

مرحله دوم: تعیین و شناسایی دستورسازمانی که شامل دستورات رسمی و غیر رسمی که بر عهده سازمان گذاشته شده می باشد در

این رابطه باید هائی که سازمان با آن روبرو می باشد مطرح بوده که چه کارهائی انجام گیرد و چه کارهائی انجام نگیرد

مرحله سوم: روشن ساختن رسالت و ماموریت و ارزشهای سازمانی که تعیین ماموریت و علت وجودی سازمان مشخص شدن و بطور

کلی چرا سازمان بوجود آمده و برای تحقق و انجام چه کاری تلاش می کند حائز اهمیت می باشد. تعیین اهداف، مذاکرات و بهره وری

فعالیتها و توجه به تضادهای درون سازمان ، تجزیه و تحلیل از ذینفعان اعم از فرد ، گروه یا سازمانی دیگر که می تواند بر منافع و یا برو نداد سازمان تاثیر گذارد مانند شهروندان ، مالیات دهندگان ، اتحادیه ها ، احزاب ، ارباب رجوع ، کارکنان ، پیمانکاران و تامین کنندگان مالی را لحاظ نمود .

مرحله چهارم : تیم برنامه ریزی باید بتواند فرصت ها و تهدیدها را بخوبی شناسایی و تعیین نماید مطالعه محیط خارجی و ارزیابی آن بدین جهت انجام می گیرد که ما از فضائی که در آن هستیم آگاهی یابیم و تلاش نمائیم یقینا چنانچه محیط بیرون تاثیری نداشت مهم نبود لذا شناخت عوامل تاثیر گذار خارجی بسیار مهم است .

مرحله پنجم : ارزیابی محیط داخلی که معمولاً سازمانها اطلاعات زیادی در رابطه با مسائل درون داد خویش داشته اما در رابطه با استراتژی جاری خود بصورت کلی و چه بر مبنای کارکرد نظر مشخص ندارند برای شناخت داخل سازمان باید از شرایط استراتژیک آن آگاه بود

مرحله ششم : مسائل و موضوعات استراتژیک باید در نتیجه فعالیت بررسی محیطی ظاهر شوند و این مسائل باید با نقاط ضعف داخل سازمان تهدیدات خارج سازمان و یا فرصتهای آینده آن مدنظر قرارگیرد سازمان ممکن است خدمات و رویکردهای جدیدی در ارائه خدمات پیشنهاد نماید و فهرست آنها بعنوان تشکیل دهنده مبنای استراتژی هایی بکار گرفته شود که باید تنظیم و اجراء گردند.

مرحله هفتم : تنظیم و تدوین استراتژی که گاهی طرح اجرایی نامیده می شود مرحله ای است که در آن مسائل استراتژیک استنتاج شده از مراحل قبلی بصورت اجرایی در می آید در این مرحله استراتژی هایی برای تحقیق اهداف عینی منتخب تنظیم می شوند و می توان در عمل آنها را طرحهای اجرایی که نشان دهنده مراحل اصلی پاسخگوئی ها و منافع مورد نیاز جهت تحقق اهداف عینی هستند تلقی نمود.

مرحله هشتم : یک استراتژی کارساز باید با چند معیار مطابقت داشته باشد باید از نظر فنی فایل اجراء و از نظر سیاسی مورد قبول افراد کلیدی سازمان و با فلسفه و ارزشهای سازمان هماهنگ باشد. استراتژی کارساز باید مسائل اخلاقی ، معنوی و قانونی را نیز رعایت نماید.

در فرآیند برنامه ریزی استراتژیک میتوان به نکات زیر نیز توجه نمود .

اتفاق نظر برای تلاش در جهت برنامه ریزی استراتژیک

بررسی ، تشخیص و تعیین ماموریتها و تعهدات

تدوین ، تنظیم و تبیین رسالتها و اهداف

ارزیابی محیط بیرونی

ارزیابی محیط درونی

تشخیص و تبیین مسائل استراتژیک

تدوین و تنظیم استراتژی

تشریح و توصیف موقعیت آتی سازمان

اجراء و ارزیابی

## نتیجه گیری

مزایا و معایب مدیریت استراتژیک تجربی انطباقی و یا توصیفی و یا پیش تدبیری گزینه دیگری در برخورد با مسائل استراتژیک و مدیریت استراتژیک بوجود آورده تا بتواند از هر رویکرد در جای مناسب خود بهره برد که آن نیز رویکرد تلفیقی است که آنرا سیستمی و اقتضائی هم می نامند. تاکید این رویکرد در سازمانها طبق الگوی خاص و متأثر از اهداف، ایدئولوژیها و واقعیتهای محیطی خود دست به انتخاب بزند از آنجا که در تدوین چشم انداز سازمانها از رویکرد تلفیقی استفاده می شود موارد زیر قابل توجه می باشد.

در چهارچوب نگرش رویکرد تلفیقی ضمن تاکید بر لزوم شناخت همخوانی و ایجاد توازن بین عوامل محیطی شامل نقاط قوت و ضعف فعالیتهای اقتصادی هر بخش و فرصتها و تهدیدهای خارج از آن و شکل دهی آن مطابق اهداف و استراتژی های مورد نظر ضروری می باشد

در رویکرد تلفیقی ضمن اینکه چشم انداز و دیدگاهها و ارزشهای مدیران عالی و استراتژیک ها تعیین کننده اصلی محسوب می گردند توجه به نقش نوآوران و خلاقان نیز غیر قابل اجتناب است.

رسالت و اهداف تجدید نظر شده با واقع گرایی بیشتری تبیین و اجرا می گردد.

تحلیل های کلان و خرد توأم منشاء و ملاک تصمیم گیری است.

با نگاهی خلاقانه و آینده ساز به تبیین چشم انداز می پردازد.

## فهرست منابع و مآخذ

- برنامه ریزی استراتژیک بر سازمانهای دولتی و غیر انتفاعی - نویسنده: برایسون جان ام - ترجمه: عباس منوریان - انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی
- مدیریت استراتژیک - نویسندگان: برایین کویین، جیمز و مینزبرگ، هنری و جیمز رابرت - ترجمه: محمد صائبی - انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی
- سیاست بازرگانی و مدیریت استراتژیک - نویسندگان: گلوک، ویلیام اف وچاچ، لارنس آر - ترجمه: سهراب خلیلی شورینی - انتشارات یادواره کتاب
- مدیریت دولتی نوین نگرش استراتژیک - نویسنده: هیوز آون - ترجمه: سید مهدی الوانی - انتشارات مروارید
- مدیریت استراتژیک - نویسنده: فردا، دیوید - مترجمان: دکتر علی پارسائیان و دکتر سید محمد اعرابی - ناشر: دفتر پژوهشهای فرهنگی
- مدیریت استراتژیک از تئوری تا عمل - تالیف: خانم دردانه داوری و آقای محمدحسن شانه ساز زاده - ناشر: نشر آتنا
- استراتژی افزایش مشارکت موثر و رقابتی بخش صنایع کوچک و متوسط - مولف: سازمان توسعه صنعتی ملل متحد - ترجمه: عبدالرضا شقاقی، مسعود شفیع - ناشر: خدمات فرهنگی رسا
- تفکر استراتژیک و مدیریت تحول - نویسنده: رالف استیسی - ترجمه: دکتر مصطفی جعفری، مهزیار کاظمی موحد - ناشر: خدمات فرهنگی رسا

- 1- Coombs, W. T. (1999). Ongoing crisis communication: Planning, managing, and responding. Thousand Oaks, CA: Sage.
- 2- Coombs, W. T. (2007). Ongoing Crisis Communication: Planning, Managing, and Responding (2nd ed.). Thousand Oaks, CA: Sage.
- 3- Hellsloot, I. (2007). "Review of "The politics of crisis management: Public leadership under





تعلیم و تربیت، روانشناسی، حقوق  
و مطالعات فرهنگی - اجتماعی

کنفرانس ملی  
دستاورد های نوین جهان در



pressure" by A. Boin, P. Hart, E. Stern and B. Sundelius". Journal of Contingencies and Crisis Management 15 (3): 168-169.

4- Klein, J. & Dawar, N. (2004). "Corporate social responsibility and consumers' attributions of brand evaluations in product-harm crisis." International Journal of Marketing, 21, 203-217.

5- Lerbinger, O. (1997). The crisis manager: Facing risk and responsibility. Mahwah, NJ: Erlbaum.

6- Mitroff, I.I., Pearson, C. and Pauchant, T.C. (1992). Crisis management and strategic management: similarities, differences and challenges. In Shrivastava, P. (Ed.), "Advances in strategic Management, JAI Press, 8, P: 235.

7- Seeger, M. W.; Sellnow, T. L., & Ulmer, R. R. (1998). "Communication, organization and crisis". Communication Yearbook 21: 231-275.

8- Taylor, M., & Kent, M. L. (2007). "Taxonomy of mediated crisis responses. Public Relations Review", 33, 140-146.

Archive of SID